چرا حرکت «دختران خیابان انقلاب» گسترش نیافت؟ (مقاله دوم)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 94 – یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی



از پرسش‌های مطرح این روزهای کنش‌گران جنبش زنان، یکی این است که چه بستری سبب شد مساله‌ی حق پوشش اختیاری برای نسل جدید زنان، بیش از نسل قبل، مرکزیت پیدا کند تا جایی که حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب» در ایران، هستی بگیرد؟ شاید یکی از دلیل‌های مهم این مرکزی شدن، اهمیت روزافزون پوشش و ظاهر طی یک دهه‌ی اخیر و پیوند آن با «هویت فردی» افراد باشد. گسترش سرسام‌آور گوشی‌های هوش‌مند، حضور گسترده‌ی شبکه‌های ماه‌واره‌ای غیرسیاسی (با انبوهی از تصویرهایی که عمدتن بر «پوشش و ظاهر» تکیه دارند)، انبوه فیلم‌های خارجی (از نوع سینمای «جریان اصلی» و هالیوودی) و در مقیاسی بزرگ‌تر، ارتباط گسترده‌ی کل جامعه با جهان خارج که عمدتن از طریق تصاویر غالب بر رسانه‌های همه‌گانی و اصلی در دنیا عمل می‌کند، در مجموع به افزایش مدگرایی و مصرف‌گرایی دامن زده و سبب شده است ظاهر و پوشش افراد به موضوع مهمی برای جامعه‌ی ایران تبدیل شود. به ویژه آن‌که برخلاف پیش از انقلاب، جامعه‌ی امروز، تمایل بسیاری به ارتباط و تعامل با جامعه‌ی جهانی دارد و این کشش و تمایل باعث شده است که نسل‌های معاصر ایران، سبک‌های زنده‌گی جهانی‌شده را هر چه بیش‌تر پذیرا باشند و به سرعت آن را هضم و جذب کنند. در دهه‌ی اخیر، «مصرف» انواع پوشاک مد روز، به یک روال عادی زنده‌گی در میان اکثر طبقات اجتماعی تبدیل شده است. انبوه کالاهای ارزان چینی مانند همه جای دنیا، مردم ایران را حتا از قشرهای پایین طبقه‌ی متوسط و کارگری (البته نه قشرهای خیلی فرودست و حاشیه نشین)، با وفور انواع لباس‌های ارزان قیمت، رنگارنگ و متنوع، مواجه کرده است. گفتن

ندارد که وفور لباس‌ها و وسایل آرایشی ارزان قیمت با عرضه‌ی گسترده و آسان‌یاب‌شان توسط تعداد سرسام‌آور دست‌فروش‌ها(1)، در تمام مکان‌های شهر، مصرف را در این زمینه به طرز حیرت‌انگیزی افزایش داده است.

از سوی دیگر گسترش پدیده‌ی «سلفی» در زنده‌گی روزمره، سبب تغییراتی در جامعه‌ی ما شده است. مرکزیت یافتن «تصویر خود» (عکس محوری) به عنوان عاملی نوپدید در میان جامعه چنان عمومیت یافته که عکس و تصویر به بخشی از زنده‌گی روزمره‌ی مردم و به ویژه جوانان تبدیل شده است. به طوری که این قشرها به وسیله‌ی «تصویر خود»، تمایلات، نیازها و کلن زنده‌گی فردی‌شان را برای دیگران روایت می‌کنند، تاریخ هر روزه‌ی خودشان را می‌سازند و احساسات و عواطفشان را منتقل می‌کنند. از آن‌جا که بخش مهمی از عکس و تصویر و فیلم (حداقل در مقیاس مردمی آن)، با شیوه‌ی ظاهر و پوششِ سوژه‌هایش ارتباط مستقیم دارد و به آن هویت می‌بخشد طبعن مساله‌ی اختیار داشتن بر نحوه‌ی پوشش نیز اکنون برای نسل جوان، به خواسته‌ای فراتر از یک «حق»، تبدیل شده و در واقع با هویت آنان درآمیخته است. صد البته که رشد فردگرایی در میان نسل جوان، به این مساله (یعنی سبک «پوشش» به عنوان هویت و تشخص فردی) یاری رسانده است.(2) اگر پیش از این، برخی از گروه‌های شغلی خاص مانند هنرپیشه‌ها، مجریان تلویزیونی و… که بنا به مقتضیات شغلی‌شان، همواره خود را در مقابل دوربین و دید عموم می‌دانستند و به طور مرتب می‌بایست به نحوه‌ و شکل ظاهر شدن‌شان می‌پرداختند؛ امروز به نظر می‌رسد بخش وسیعی از جامعه به خاطر گسترش پدیده‌ی □□□□ و شبکه‌های اجتماعی، خود را همواره در معرض دید عموم می‌بینند و به همین دلیل، ظاهر و پوشش به یکی از عوامل مهم در زنده‌گی روزمره‌شان تبدیل شده است.

دو مثال افراطی را در این‌جا می‌آورم که شاید گسترش این مساله را بهتر نشان دهد. اولین مثال، تجربه‌ی جمع‌های فمینیستی‌مان است. اگر در گذشته در جمع‌های فمینیستی، افرادی که «زیادی به ظاهر خود می‌رسیدند» در اقلیت بودند، امروز به ویژه با حضور گذرای نسل جدید در این جمع‌ها، اگر کسی به خودش نرسد، آرایش نکند، و ظاهرش با مد روز هماهنگ نباشد، در اقلیت است! دومین مثال را از تجربه‌ی دیدارهایم با برخی زنان برابری‌خواه که به زندان افتاده‌اند نقل می‌کنم. در یکی از این دیدارها، زن جوانی (افسر نیروی انتظامی) را دیدم که هم‌راه آن زن زندانی، برای اعزام به بیمارستان آمده بود. او که با مانتو و شلواری شیک، به عنوان مامور محافظ زندانی آمده بود، از حقوق ماهیانه‌اش که فقط برای رسیده‌گی به ظاهر و بدن‌اش

یعنی برای خرید لباس، تمیز کردن پوست، و البته رفتن به استخر و دیگر چیزهای به قول خودش «لازم برای یک زن» هزینه می‌شود، با افتخار سخن می‌گفت؛ و در پاسخ به سوال من که پس هزینه‌ی خورد و خوراک و پوشاک و…؟ پاسخ داد که حقوق شوهرش را به این موارد اختصاص داده است.

با آوردن این دو نمونه می‌خواهم بگویم که اهمیت روزافزون «پوشش» و «ظاهر» به عنوان مشخصه‌ای از هویت فردی، سبب شده است که امروز این مساله به یکی از دغدغه‌ها و چالش‌های مهم زنان و دختران نسل جدید حتا در خانواده‌های سنتی- مذهبی و نیز در خانواده‌های خود دولت‌مردان تبدیل شود. به طوری که این نسل از دختران (و حتا پسران) در خانواده‌های سنتی و حکومتی، طی سال‌های اخیر نخستین گام‌های مبارزه‌شان را اتفاقن درون خانواده، و به خاطر نوع پوشش و آرایششان، برداشته‌اند. این در حالی است که سه دهه‌ی پیش (در دوران جوانی ما) دختران در خانواده‌های سنتی و مذهبی، درگیری شدید و حادی با پوششان درون خانواده نداشتند و تا حدود زیادی آن‌را می‌پذیرفتند، یا حداکثر تلاش می‌کردند اگر هم تغییری در پوششان می‌دهند برای جلوگیری از درگیری با خانواده، در جاهای لازم به قول معروف «حفظ ظاهر» کنند. ولی امروز با توجه به اهمیت یافتن روزافزون «ظاهر» و «پوشش» به عنوان «هویت و تشخص فردی»، دختران جوان در خانواده‌های سنتی و مذهبی و حتا در خانواده‌های خود دولت‌مردان نیز به دلیل انتخاب پوششان (و حتا در مورد پسران جوان در مورد مدل موی سر و نوع پوشش)، درگیر کشمکش و جدال هر روزه‌اند.

پس از انقلاب ۵۷ در میان نسل ما، چه آن‌هایی که در خانواده‌ی مذهبی و سنتی رشد می‌یافتند و چه امثال ما که در خانواده‌های غیرمذهبی و عرفی بزرگ شده بودیم، هر چه قدر هم از لحاظ فکری و نظری با خانواده‌های‌مان فرق داشتیم، اما با توجه شرایط انقلابی آن زمان که «ساده‌گی» به نوعی معیار و ارزشی فراگیر محسوب می‌شد و نیز با وجود قانون حجاب اجباری(3)، به لحاظ «نوع پوشش و ظاهر» تضاد و افتراق زیادی با خانواده‌های خود نداشتیم(4) که سبب درگیری و در نتیجه تجربه‌ی مبارزه برای حق پوشش در محیط خانه، به نخستین گام‌های مبارزه‌مان در جوانی تبدیل شود. از این رو برای نسل ما که با این قانون و فضای انقلابی سال‌های دهه‌ی شصت، بزرگ شده بودیم اعتراض به قانون حجاب اجباری، بیش‌تر به عنوان «یک حق اجتماعی و عمومی» مطرح بود و آن‌چه برای‌مان بیش‌تر اهمیت داشت تاثیر و پی‌آمدهای این قانون بر زنده‌گی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان بود و لزومن آن را

هجمه‌ای به «هویت فردی‌مان» تلقی نمی‌کردیم.(5) حجاب اجباری برای نسل ما اگر تعرض به «هویت» هم تلقی می‌شد، در واقع تعرض به «هویت جمعی‌مان» به عنوان یک گروه اجتماعی محسوب می‌شد. این در حالی است که برای نسل دختران امروز، به دلایل گفته شده در بالا، اعتراض به حجاب اجباری به منظور داشتن اختیار پوشش، از دایره‌ی «یک حق» فراتر رفته و به واکنشی نسبت به تعرض و هجمه به «هویت فردی» تک تک آنان تبدیل شده است. از این رو خواست «حق پوشش اختیاری»، برای این نسل نسبت به نسل ما، طبعن مهم‌تر و دارای مرکزیت بیش‌تر است. مجموعه‌ی همین عوامل باعث شده که بر بستر آن، حرکت «دختران خیابان انقلاب» بتواند در این دوره، متولد شود.

برخی دلایل عدم گسترش حرکت دختران خیابان انقلاب

اما پرسش و ابهام دیگری که پاسخ ما را می‌طلبد این است که چرا برای نسل جوان، به رغم آن‌که حق انتخاب پوشش حتا از دایره‌ی حق و حقوق، فراتر رفته و به «نیازی هویتی» نیز تبدیل و چنین همه‌گیر شده است، باز هم حرکت دختران خیابان انقلاب نتوانست فراگیر شود؟

یکی از رایج‌ترین پاسخ‌ها به این پرسش آن است که سرکوب دختران خیابان انقلاب و تحمیل هزینه‌های بیش از حد(6)، و امنیتی کردن این حرکت، باعث شد که مانند بسیاری دیگر از حرکت‌ها و کنش‌ها، این حرکت اعتراضی- مدنی نیز در نطفه خفه شود و نتواند گسترش یابد. می‌دانیم که این حرکت در ۷ دی ۱۳۹۶ آغاز شد اما حدود دو ماه و نیم بعد از آغاز آن، یعنی در ۱۷ اسفند، ما شاهد واکنش شدید از سوی بالاترین مقامات مملکتی و نیز وعده‌ی برخورد سخت قضایی علیه دختران خیابان انقلاب بودیم(7). در واقع حتا در این بازه‌ی زمانی (دو ماه و نیم) که هنوز میزان و نحوه‌ی برخورد حاکمیت مشخص نبود (هر چند بخشی از دختران خیابان انقلاب بازداشت موقت شدند که احتمالن انتظار آن می‌رفت)، این حرکت موفق شد،حمایت اکثر قریب به اتفاق روشن‌فکران و فعالان اجتماعی و سیاسی را کسب کند با این حال آن‌چنان که انتظار می‌رفت گسترش نیافت. از این رو به نظر می‌رسد که نمی‌توان عدم گسترش چنین حرکتی را «تک‌عاملی» دید و فقط و فقط عامل سرکوب را به جای تمامی عامل‌ها، نشاند.

اما حرکت دختران خیابان انقلاب را اگر در گستره‌ی حرکت‌های مدنی مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان گفت که در چند سال اخیر به دلایل متعدد از جمله بحران‌های عظیم اقتصادی، تشدید رویارویی غرب با حاکمیت ایران و شکست برجام و اعمال تحریم‌ها، در مجموع شاهد

اوج‌گیری حرکت‌های صنفی (با خواسته‌های معیشتی و اقتصادی)، و در سایه قرارگرفتن خواسته‌های مدنی- اجتماعی، و در نهایت افول حرکت‌های مدنی هستیم. از سوی دیگر برخورد شدید با جنبش‌ها و حرکت‌های مدنی در جنبش سبز و پس از آن، و ناامیدی فزاینده‌ی جامعه از ایجاد تغییرات هر چند اندک در دو انتخابات اخیر، جمله‌گی سبب شد که نه تنها حرکت دختران خیابان انقلاب بل‌که اغلب حرکت‌های مدنی (با خواسته‌های اجتماعی)، با توجه به ناامیدی عمومی و نداشتن دورنمایی برای تغییرات مسالمت‌آمیز، به نوعی با بن‌بست مواجه شوند.

اما در این میان پرسش آن است که علاوه بر مولفه‌های سیاسی و اقتصادی ذکر شده که بر تمامی حرکت‌های مدنی طی سال‌های اخیر سایه افکنده، چه مولفه‌های ساختاری و فرهنگی وجود دارد که حرکتی مانند «دختران خیابان انقلاب»، با همه‌ی پتانسیل و ویژه‌گی‌های خاص‌اش (نسبت به دیگر حرکت‌های مدنی چند سال اخیر)، نتوانست با اقبال عمومی مواجه شود. در واقع شانس و اقبال این حرکت برای گسترش، به دلایل مختلف بسیار بالا بود: نخست این که حرکت دختران خیابان انقلاب با شکل و شمایل بسیار مناسب و تاثیرگذار (با روسری بر سر چوب، در سکوت، و روی سکو) ظهور کرد. دوم: با یکی از کلیدی‌ترین خواسته‌های دختران نسل جوان کشور انطباق داشت و با توجه به جوان بودن جمعیت ایران و تحول‌خواه بودن نسل جوان، این حرکت به خوبی پتانسیل گسترده شدن داشت. سوم: این حرکت نه تنها از سوی روشن‌فکران (چه دینی و غیردینی، و چه در داخل و خارج)، بل‌که از سوی اغلب رسانه‌های پرمخاطب فارسی زبان خارج از کشور که اتفاقن جوانان امروز به شدت تحت تاثیرشان هستند، مورد استقبال واقع شد و گردا گرد آن تبلیغات بسیار صورت گرفت. و بالاخره چهارم: از سوی رسانه‌ها و مجامع غربی نیز به دلیل جذابیتی که اساسن بحث «حجاب» برای جوامع غربی دارد و همین‌طور اهمیت این بحث در سیاست‌های انتقادی امروز غرب نسبت به حاکمیت ایران، نیز مورد توجه ویژه قرار گرفت و آشکارا پشتی‌بانی شد. بنابراین مجموعه‌ی این ویژه‌گی‌ها و پشتیبانی‌ها حرکت دختران خیابان انقلاب را از فرصت و پتانسیل فراوان برای گسترش در جامعه‌ی جوان ایران برخوردار کرده بود. موقعیتی که ظاهرن می‌بایست این حرکت را نیرویی ببخشد که بتواند چنان بگسترد که حاکمیت، توان تحمیل هزینه‌های سنگین را بر آن نداشته باشد. اما چنین نشد. چرا؟ برای یافتن دلیل این چرایی، شاید ناگزیریم علاوه بر عوامل یاد شده، به مولفه‌های فرهنگی و ساختاری جامعه‌ی ایران نیز توجه کنیم.

حجاب و تعامل نسل میانی و نسل جوان

در کشورهای غربی، خدمات حمایتی (مانند خدمات آموزشی، اشتغال‌زایی و…) عمدتن توسط جامعه به نسل جوان ارایه می‌شود. از این رو نسل‌های جوان می‌توانند از سنین هجده- نوزده ساله‌گی، با استقلال از خانواده‌ی خود، به یاری همین خدمات حمایتی و کمک هزینه‌ها، وارد آموزش عالی شوند و یا به سرعت جذب بازار کار شده و زنده‌گی مستقلی را پی گیرند.(8) از سوی دیگر فرهنگ «استقلال جوانان از خانواده» حداقل در اروپا، فرهنگی جاافتاده به نظر می‌رسد. به اعتبار همین پشتوانه‌ها است که نسل جوان در غرب، می‌تواند مستقل از خانواده و گاه در شکافی کامل با نسل قبل و ارزش‌های خانواده‌گی خود، روند تحول در جامعه را رقم بزند. چه اگر چنین ساختارها و پشتوانه‌های اجتماعی نظام‌مندی برای نسل جوان و چنین استقلالی وجود نمی‌داشت بعید است که جنبش‌های رادیکالی مانند می ۱۹۶۸ می‌توانست آن‌طور گسترش یابد. ولی در ایران هر چند که جامعه‌ی جوان است و در مقایسه با کشورهای غربی، می‌توان انتظار استقبال از حرکت‌های رادیکال (هم‌چون حرکت دختران خیابان انقلاب) را داشت اما به نظر می‌رسد که نسل جوان در ایران، نتوانسته آن‌طور که باید، متکی به خود، بار آید، و در نتیجه، مستقل از خانواده بتواند صرفن با ویژه‌گی‌ها و خواسته‌های جوانانه‌ی خود عمل کند. از همین رو است که به نظر می‌رسد خود جوانان نیز پذیرای حرکت‌های رادیکال و ساختارشکن نیستند که نیاز به حد معینی از استقلال از خانواده دارد. در حقیقت، نسل جوان به ویژه دختران در ایران امروز(9) به لحاظ «ساختاری» وابسته و نیازمند حمایت‌های خانواده‌گی است. این وابسته‌گی در حوزه‌های گوناگون از جمله در زمینه‌ی آموزشی، ازدواج، و حتا گاه اشتغال، و نیز اخذ خدمات و سرویس‌های مختلف معنوی، عاطفی و حمایتی حتا در زنده‌گی پس از ازدواج (برای تهیه‌ی خانه و نگه‌داری بچه‌ها و…) خود را نشان می‌دهد. از سوی دیگر روی‌کرد «جوان ستیزی» از سوی سیاست‌های رسمی، سبب شده که نسل جوان علاوه بر وابسته‌گی اقتصادی و معنوی به خانواده، وابسته به حمایت‌های اجتماعی و سیاسی خانواده‌ی خود نیز باشد. در واقع خانواده در ایران به عنوان «ضربه گیر» سیاست‌های مداخله جویانه‌ی حاکمیت در زنده‌گی جوانان، عمل می‌کند. در مجموع همه‌ی این‌ها سبب شده است که «خانواده» در ایران نقش مهم و تاثیرگذاری نه تنها در زنده‌گی شخصی بل‌که در زنده‌گی اجتماعی و سیاسی اعضای خود (به ویژه در زنده‌گی دختران) داشته باشد. طبعن چنین جای‌گاهی خواه‌ناخواه در سیر تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در جامعه، و روش و منش این تغییرات، نقش اساسی ایفا می‌کند. به

این ترتیب «روابط بین نسلی»، تاثیر خودش را بر شیوه‌ی مبارزه و گستره‌ی آن در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز گذاشته است. از این رو به نظر می‌رسد که در کشور ما تحولاتی که به وقوع می‌پیوندد، نه رادیکال و انفجاری، بلکه آرام و پیوسته است. تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس، که در مورد روابط بین‌نسلی پژوهش بسیار کرده است نظریه‌ای را در مورد نقش مهم و حیاتی روابط بینانسلی در چگونه‌گی و مسیر تحولات اجتماعی در ایران امروز مطرح می‌کند. وی تاکید دارد که نسل میانی (بین 29 تا 55 سال) سیاست‌گذار و سامان دهنده‌ی تحولات اجتماعی است. چون منابع در دست نسل میانی است، و نسل جوان (بین 18 تا 29 سال)، بازی‌گر و کارگزار این تحولات است و مجوز آن را هم نسل اول (55 سال به بالا) می‌دهد.(10) در واقع «سیاست‌گذاری» نسل میانی (به ویژه زنان این نسل) و «کارگزاری» نسل جوان، در مجموع باعث می‌شود کنش‌ها و حرکت‌هایی در جامعه مورد استقبال قرار بگیرد و فراگیر شود که آرام و پیوسته و نه رادیکال، و از سوی دیگر اجتماعی باشند و نه سیاسی. زیرا با توجه به این که نسل میانی، از یک طرف با تجربه‌ی انقلاب و جنگ مواجه بوده و به همین سبب از رادیکالیسم و سیاست، به نوعی سرخورده است؛ و از سوی دیگر، ارزش‌هایش در فرایند همین گذار انقلابی، مدرن و نو شده و در نتیجه تحول‌خواه است، بنابراین نوعی تحول‌خواهی اجتماعی آرام و پیوسته را ترجیح می‌دهد. نسل جوان نیز به دلیل وابسته‌گی‌اش به خانواده (به نسل میانی)، خواه‌ناخواه در تعامل با همین نسل میانی، نیازها و خواسته‌هایش را پیش می‌برد.(11) به این ترتیب حرکت‌هایی مثل حرکت «دختران خیابان انقلاب» وقتی با گفتمانی به شدت سیاسی و رادیکال همراه می‌شود، نمی‌تواند آن‌چنان گسترش یابد که ابزارهای امنیتی را زمین‌گیر کند. چرا که کنش‌گران اصلی تحولات یعنی نسل میانی و نسل جوان باید بتوانند این حرکت‌ها را در هم‌آهنگی با یک‌دیگر پیش ببرند.

از این روست که می‌بینیم خواسته‌ی مشروع حق پوشش اختیاری، سه چهار دهه است که اتفاقن تغییرات بسیاری را در این حوزه سبب شده، اما این حرکت رو به صعود، با روشی دیگر در جریان بوده است: روشی آرام، پیوسته، در حوزه‌ی اجتماعی، و در بستر زنده‌گی روزمره.

سیاست زنده‌گی روزمره و نه سیاسی‌کاری

اگر گفته می‌شود حرکت‌هایی مورد استقبال عموم خانواده‌ها قرار می‌گیرند که در حوزه‌ی اجتماعی باشند و نه سیاسی، به این معنا نیست که این حرکت‌ها اصلن سیاسی نیستند بلکه به این معنا است که سیاست‌شان در حوزه‌ی سیاست زنده‌گی روزمره، عینیت می‌یابد. به تعبیر

دوسرتو، جامعه‌شناس، سیاست‌های زنده‌گی روزمره، سیاست‌هایی هستند که در سطوح خُرد عمل می‌کنند و نه سطوح کلان، و نیز سیاست‌هایی تدریجی هستند و نه رادیکال. در واقع وی معتقد است: «مردمان عادی می‌توانند از طریق شکلی از مصرف که با خصوصیت‌های قاچاقی و پنهانی بودن، خستگی‌ناپذیر و تدریجی بودن و در عین حال نامریی بودن معرفی می‌شود، نظام‌های متمرکز قدرت را تضعیف کنند.»(12) به نظر می‌رسد که این درست همان کاری است که زنان ایران در چهار دهه‌ی اخیر با «مصرف حجاب» انجام داده‌اند و به تدریج از قدرت تحمیلی آن کاسته‌اند. چنین شیوه‌ای از مقاومت، از سوی بخش بزرگی از جامعه‌ی ما مورد استقبال قرار گرفته و سالیان سال است که در حوزه‌های مختلف توانسته قدرت رسمی و آمرانه‌ی حاکم را چنان تضعیف کند که امروزه روز، بسیاری از سیاست‌ها و فرمان‌های دولت‌مردان نه تنها در حوزه‌ی عمومی برای بسط حجاب اجباری بل‌که حتا در بدنه‌ی بوروکراسی دولتی نیز خریدار نداشته باشد، چه رسد به پیش‌برد این سیاست‌ها در بافت پیچیده‌ی خانواده‌های ایرانی! به دلیل عمل‌کرد همین معادله است که طی چهل سال گذشته‌ی ما با روند کنترل‌گری و مجازات و جریمه در جامعه برای پیش‌برد سیاست‌های حاکمیت مواجه بوده‌ایم که خود، نشان دهنده‌ی مقاومت پنهان و رو به گسترش جامعه در برابر این سیاست‌های نابخردانه، و عدم مشروعیت هر چه بیش‌تر این سیاست‌ها از جمله سیاست تحمیل حجاب بر کل جامعه است.

شکل آرام تغییر مستمر حجاب طی چهل سال گذشته، از حجاب به «بدحجابی»، از بدحجابی به «کم‌حجابی»، و از کم‌حجابی به «□□□□ □□□□□»(13) روشی است که به نظر می‌رسد با ویژه‌گی‌های جامعه‌ی ما تاحدودی منطبق بوده است. چرا که اساسن «تحمیل نوع پوشش» از سوی مراجع رسمی، موضوعی بوده است که در حافظه‌ی تاریخی مردم ما قدمت و سابقه دارد، و این سابقه نشان می‌دهد که برخورد آمرانه و از بالا به مساله‌ی پوشش زنان، و هم‌زمان، حرکت‌های اعتراضی رادیکال و انفجاری در مقابل آن، در تاریخ ما کام‌روا نبوده است، چه در زمان کشف حجاب و چه پس از انقلاب سال ۵۷.

واقعیت این است که مردم نه لزومن به خود حجاب بل‌که بر «تحمیل» آن از سوی مراجع رسمی مقاومت نشان می‌دهند. همان‌طور که پیش از انقلاب و در جریان جنبش ضدشاه، پوشیدن حجاب به نوعی، مقاومت علیه «تحمیل» بود (تحمیلی که بخشی از مردم آن را در حافظه‌شان از زمان کشف حجاب رضاشاه به کل دوران پهلوی تعمیم داده بودند و البته روحانیت نیز با ساخته و پرداخته کردن گفتمان کشف حجاب، به تعمیم

دادن واقعه‌ی کشف حجاب تا زمان انقلاب کمک می‌کرد). به همین سبب بود که حتا نیروهای سکولار نیز به این «مقاومت آرام» در جنبش ضدشاه پیوستند؛ و هم‌بسته‌گی گسترده‌ی پوشیدن حجاب، به ویژه در سال‌های منتهی به انقلاب، در میان گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی بسط یافت. امروز نیز به نظر می‌رسد هسته‌ی اصلی مقاومت، علیه «تحمیل» است. چه بسا به همین دلیل است که می‌بینیم حتا بخش بزرگی از نیروهای دین‌باور نیز در هم‌بسته‌گی با این جنبش مقاومت علیه تحمیل حجاب، با نیروهای سکولار هم‌دلی و توافق دارند، و به طور روزافزون «حجاب‌برداری» در میان آنان نیز افزایش یافته است. حتا از نسل جوان به نسل میانی، هم تعمیم یافته است. زیرا حجاب اجباری، تحمیلی است که کثرت و تنوع نوع پوشش را در میان مردمان رنگارنگ ایران با تفسیرهای گوناگون‌شان از دین و مذهب و سبک زنده‌گی مورد علاقه‌شان، عملن نادیده می‌گیرد و از این منظر، به «هویت» آنان نیز صدمه می‌زند. برای باورمندان به دین نیز جامعه‌ی مذهبی وقتی می‌تواند معنا داشته باشد که با ارزش‌ها و سبک‌های مختلف دین‌ورزی خاص خودشان (دین مردمی) هماهنگ باشد و نه این که مثلن در مورد «پوشش مذهبی» برای تمامی شهروندان جامعه، از بالا توسط دین دولتی، بخش‌نامه صادر شود.

منظور از آوردن این مثال‌ها و نکته‌ها آن است که جنبش آرام و پیوسته‌ای که حول انتقاد به حجاب اجباری طی چهار دهه در جریان است، موفق شده گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی مردم را با خود هم‌راه کند، چرا که اساس‌اش بر مقاومت در برابر «تحمیل»، و سیاست‌اش، سیاست روزمره است. اما حرکت دختران خیابان انقلاب که هر چند می‌توانست گسترش یابد، با نحوه‌ی گفتمان سیاسی که گرداگرد آن شکل گرفت، ضرورت این هم‌بسته‌گی میان نیروهای مردمی (مردمان مذهبی و سکولار) را در برابر تحمیل حجاب، نادیده گرفت.

پا نوشت‌ها :

1- پدیده‌ی دست‌فروشی طی چندین سال گذشته به پدیده‌ای خاص در زنده‌گی شهری ما تبدیل شده و نسبت به گذشته چه به لحاظ کمی و چه کیفی تغییرات بسیاری کرده است.

2- پدیده‌ی تصویرمحوری را ما در بسیاری از بخش‌های زنده‌گی‌مان می‌بینیم، حتا سایت‌های جدید در اینترنت، برخلاف سایت‌های قدیمی‌تر (که نوشته‌محور بودند)، عمدتن «عکس‌محور» شده‌اند تا جایی که بسیاری از سایت‌های قدیمی را به تغییر شکل و شمایل خود، با توجه به ذایقه‌ی مخاطبان‌شان، وادار کرده است. از سویی استیکرهای تصویری جای بیان احساس نوشتاری و گفتاری را پر کرده‌اند.

3- بی‌شک پیش از انقلاب نیز درگیری میان نسل‌ها در مورد نوع پوشش جوانان، وجود داشت. این درگیری در خانواده‌های سنتی و مذهبی گاه شکل‌های حادی نیز پیدا می‌کرد.

4- تحقیقی که بر روی سه نسل خانواده انجام شده است نشان می‌دهد: «نسل دوم [نسل میانی] با والدین خود در بسیاری موارد در حوزه‌ی عملی و رفتاری، تشابه دارند و مانند آن‌ها عمل می‌کنند، اما در حوزه‌ی نظری، انتقادهای جدی به والدین خود دارند. از همین رو، تفاوت‌های فرزندان خود را می‌پذیرند و به دلیل محدودیت‌هایی که خود داشته‌اند، به آنان حق می‌دهند… اما نسل سوم با والدین خود بیش‌تر در حوزه‌ی عملی اختلاف دارند؛ چرا که والدین‌شان مخالفت فکری زیادی با رویه‌های نوگرای آن‌ها ندارند و چه بسا خودشان مایل به کاربرد این رویه‌ها هستند و در ملاحظه و رودربایستی با نسل اول از این کار اجتناب می‌کنند.»

http://www.jss-isa.ir/article_31606.html

5- هر چند به نظر می‌رسد برای بخشی از زنان غیرمذهبی نسل پیش از ما که قبل از انقلاب از حق پوشش اختیاری برخوردار بودند و سبک پوشش دیگری در آن زمان داشتند و در جامعه دارای جای‌گاه اجتماعی بودند و در تحولات هم نقش داشتند، قانون نوپدید حجاب اجباری، طبیعتن هجمه به هویت‌شان نیز محسوب می‌شد. از این رو می‌بینیم که در مورد مساله‌ی حجاب این دو گروه از زنان یعنی زنان غیرمذهبی نسل اول و زنان جوان نسل سوم، اشتراکات بیش‌تری دارند تا نسل ما که به نوعی نسل میانی محسوب می‌شویم.

6- به طوری که هزینه‌های این حرکت باعث شد که از میان پنج دختر خیابان انقلابِ شناخته‌شده و رسانه‌ای‌شده (نرگس حسینی، اعظم جنگروی، شیما بابایی، شاپرک شجری‌زاده، و مریم شریعتمداری)، چهار نفرشان از کشور خارج شوند و تنها نرگس حسینی اکنون در ایران مانده است. از وضعیت ویدا موحد اولین دختر خیابان انقلاب خبر خاصی وجود

ندارد. رویا صغیری نیز که در تبریز بازداشت شد و تنها کسی است که به خاطر حکم‌اش به زندان رفت، در واقع در تظاهرات دی ماه بازداشت شد و نه به شکل و شمایل دختران خیابان انقلاب. او نیز ۲۳ ماه حبس‌اش را به تمامی نگذراند و در آذرماه ۹۷ با رای دیوان عالی آزاد شد. در مجموع نرگس حسینی ۲۰ روز بازداشت موقت شد، مریم شریعتمداری ۱۲ روز، شاپرک شجری‌زاده ۷ روز، و اعظم جنگروی ۲ روز، بازداشت شدند. البته برخی از منابع از شیما بابایی به عنوان دختر خیابان انقلاب یاد کرده‌اند ولی نحوه‌ی بازداشت و اتهامات وی با دیگران متفاوت است چرا که شیما قبل از این حرکت نیز بازداشت شده بود و فعالیت می‌کرد. اتهامات همراز صادقی (یکی دیگر از زنانی که برخی از منابع از وی به نام دختر خیابان انقلاب یاد می‌کنند ولی کم‌تر در رسانه‌ها شناخته شده)، نیز متعدد و گوناگون است. در واقع شاید بتوان گفت تا کنون «نسرین ستوده» از فعالان باسابقه‌ی جنبش زنان که وکالت برخی از دختران خیابان انقلاب را بر عهده گرفت تنها کسی است که به واسطه‌ی این حرکت، امروز در زندان به سر می‌برد.

7- در ۱۶ اسفند دادستان تهران، از صدور حکم دو سال حبس برای یکی از دختران خیابان انقلاب خبر داد.

8- البته به نظر می‌رسد امروز با توده‌ای شدن تحصیلات در جوامع غربی و بحران‌های اقتصادی متعدد، بی‌کاری در آن جوامع نیز مساله‌ای بسیار جدی است و روز به روز جوانان بیش‌تری توان مستقل‌شدن از خانواده (پس از پایان تحصیلات) را از دست می‌دهند. اما به رغم همه‌ی این‌ها، میزان استقلال جوانان در کشورهای غربی از خانواده، چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ فرهنگی، قابل قیاس با کشور ما نیست.

9- در ایران هم‌چون اغلب کشورهای خاورمیانه، وابسته‌گی به خانواده، در میان دختران، شدیدتر است زیرا زنده‌گی اقتصادی و اجتماعی زنان و دختران، از سوی جامعه، کم‌تر حمایت می‌شود. در نتیجه آنان به حمایت خانواده، اتکای بیش‌تری پیدا می‌کنند.

10- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۵)، □□□□□□□□ □□□□□□□ □ □□□□□ □□□□□□، تهران، تیسا.

11- بسیاری از تحولات آرام و پیوسته‌ای که امروز در بسیاری از زمینه‌ها از جمله سبک‌های زنده‌گی، جهان‌گرایی، سکولاریزه شدن حوزه‌های مختلف زنده‌گی و… پدید آمده و سیاست‌های رسمی و آمرانه را به نوعی زمین‌گیر و مستاصل کرده، حاصل همین سیاست‌گذاری نسل میانی و

کارگزاری نسل جوان است.

12- «احساس ناامنی در تجربه‌ی زنانه از زنده‌گی روزمره»، یوسف اباذری، سهیلا صادقی، نفیسه حمیدی، پژوهش زنان، دوره‌ی 6، بهار 1387:

https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=82971

13- منظور آن است که این روزها دیگر یک شال و روسری به لباس عادی زنان الصاق و پیوست شده است که گاهی دور گردن، در دست، در کنار صندلی ماشین، و… جای دارد، و یا با کلاه و چیزهای دیگر جای‌گزین شده است.

18 دسامبر 2018

منتشر شده در:

https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/12/